اسدالله علم و قيام 15 خرداد 42

امير اسدالله علم فرزند محمد‌ابراهيم خان شوكت‌ الملك دوم در سال 1299 ش در شهر بيرجند متولد شد.

هرچند خاندان علم پيشينه خانوادگي خود را تا قرون دوم و سوم هجري قمري تسري مي‌دهند، با اين احوال از واپسين دوران سلطنت صفويه نشانه‌هايي از حضور برخي افراد منتسب به اين خاندان در رأس امور لشكري و كشوري در لابلاي منابع تاريخي به چشم مي‌خورد. حداقل از اواسط دوران سلطنت قاجارها بدين سو خاندان علم تقريباً همواره حكمرانان و صحنه‌گردانان اصلي مناطق سيستان و بلوچستان بوده‌اند. در هنگام تولد اسدالله علم هم، پدر او شركت‌الملك دوم حكمران سيستان و بلوچستان بود. وي از معدود حكمرانان و خاندان‌‌هاي متنفذي بود كه اساساً به خاطر پيوندهاي ديرينه با بريتانيايي‌ها و سپس كنار آمدن با جريان كودتاي سوم اسفند 1299 و طرفداري هدفمند از رضاخان شأن و شوكت پيشين را تا حد زيادي حفظ كرد. با آغاز قدرت‌يابي و سلطنت رضاشاه خاندان علم در سلك طرفداران و خدمتگزاران سلسله جديد پهلوي وارد شد و به سرعت روابط نزديك و حساب شده‌اي ميان شوكت‌الملك و شخص رضاشاه و برخي ديگر از خاندان‌‌هاي متنفذ كه البته با محافل بريتانيايي هم پيوندهاي پنهان و پيدايي داشتند، شكل گرفت و شوكت‌ الملك از سال 1314 تقريباً براي هميشه به تهران آمد. چندين بار لباس وزارت پوشيده و استاندار فارس شد و در حالي كه ارتباط او با خانواده سلطنت رو به فزوني مي‌نهاد با دستور مستقيم رضاشاه موجبات ازدواج فرزندش اسدالله علم با دختر قوام‌الملك شيرازي را (در سال 1318 ش) فراهم آورد. بدين ترتيب پاي اسدالله علم هم به دربار باز شد و ميان او با وليعهد وقت محمد‌رضا پهلوي دوستي و ارتباط نزديك و ديرپايي به وجود آمد كه تا آخرين روزهاي عمر او (علم) تداوم داشت. در فاصله سالهاي 1318 ـ 1321 ش اسدالله علم از دانشكده كشاورزي كرج ليسانس كشاورزي گرفت و مدت كوتاهي پس از مرگ پدرش شوكت‌الملك در سال 1323 پيشخدمت شاه شد و تا سال 1326 كه از سوي قوام‌‌السلطنه نخست‌وزير وقت فرماندار كل سيستان و بلوچستان شد، روابط نزديكي با شاه و خاندان سلطنت داشت. شواهد و قرايني هم وجود داشت كه نشان مي‌دهد در طول دهه 1320 اسدالله علم با محافل نزديك به بريتانيايي‌ها ارتباطاتي دارد و در عين حال در راستاي حمايت از شاه و دربار در برابر جريانات سياسي تأثيرگذار در مسائل داخلي و خارجي ايران مداخلاتي انجام مي‌دهد. علم خيلي زود مورد توجه شاه قرار گرفت و با اعمال فشار او و دربار بود كه از اواخر سال 1327 تا 1329 چند بار (در حالي كه هنوز بسيار جوان بود) لباس وزارت (كشور ـ كشاورزي و كار) پوشيد و به عنوان عامل شاه دركابينه‌ها حضور مؤثر پيدا كرد. اسدالله علم كه به زودي در جايگاه مورد اعتماد‌‌ترين و نزديكترين افراد به شاه قرار گرفت به نوعي رابط او با كابينه‌ها و در واقع خبر رسان تحولات و اقداماتي بود كه احياناً دور از اطلاع شاه صورت عملي به خود مي‌گرفت. علم در نيمه دوم دهه 1320 هر آنچه توانست در تقويت موقعيت شاه در قبال دولت و مجلس و ديگر اركان و قطب‌هاي قدرت و نفوذ كوشيد و به ويژه با باندهاي توطئه‌گري كه در راستاي تضعيف موقعيت اركان مشروطيت (مجلس شوراي ملي و نيز دولت پارلماني) و تحكيم پايه‌ها، قدرت استبدادي شاه فعاليت مي‌كردند، همكاري نزديك و مؤثري داشت. در طول دوران نهضت ملي شدن صنعت نفت اسدالله علم را عمدتاً در اردوگاه طرفداران دربار شاه، محافل بريتانيايي و مخالفان احزاب، گروه‌ها و تشكل‌هاي ملي و مذهبي مي‌بينيم. وي در ميان احزاب و گروههاي اسلامي و ملي در واپسين سالهاي دهه 1320 و اوايل دهه 1330 به بعد جايي نداشت و نشانه‌اي بدست نيامده است كه بازگوي كمترين نقش علم در نهضت ملي شدن صنعت نفت ايران باشد.

به دنبال تصويب قانون ملي شدن صنعت نفت ايران و ‌آغاز نخست‌وزيري دكتر محمد مصدق كه توطئه‌هاي دربار، شاه و محافل نزديك به سياست تجاوزكارانه بريتانيا در ايران بر ضد دولت و ملت ايران افزايش روز افزوني پيدا كرد، اسدالله علم هم به خاطر مشاركت در اين گونه اقدامات توطئه‌آميز بدستور مصدق نخست‌وزير به بيرجند تبعيد شد (البته قرار بود به خارج از كشورتبعيد شود اما دكتر مصدق به دلايلي از اين امر چشم پوشيد). اسدالله علم در تمام دوران نخست‌وزيري مصدق و سپس وقوع كودتاي 28 مرداد 1332 در تبعيد شرق و جنوب شرقي كشور بود و از همان منطقه با مخالفان دولت مصدق (در داخل و خارج از كشور) در ارتباط بود.

ضمن اين كه در منطقه سيستان و بلوچستان هم از توطئه بر ضد دولت مصدق از هيچ كوششي فروگذار نكرد. پس از كودتا و بازگشت دوباره شاه و كودتاگران به قدرت، اسدالله علم تبعيدگاهش را به قصد تهران ترك كرد و كماكان در رديف نخست دوستان و خدمتگزاران شاه قرار گرفت و در جريان انتخابات دوره 18 مجلس دخالت‌ هاي نارواي بسياري كرد و هنگامي كه به دنبال قدرت‌نمايي‌هاي فضل‌الله زاهدي نخست‌وزير كودتا، شاه بر آن شد او را بركنار كند، اسدالله علم اين سپهبد جاه‌طلب را وادار كرد تا به سرعت پست نخست‌وزيري را ترك كند. در دولت حسين علاء كه پس از عزل زاهدي به قدرت رسيد اسدالله علم در نقش بسيارمهم وزير كشور ظاهر شد تا انتخابات دوره 19 مجلس شوراي ملي را آنگونه كه دلخواه شاه بود به انجام رساند. هم او بود كه لايحه تشكيل ساواك را تهيه و تقديم مجلس كرده و در از ميان بر داشتن واپسين نشانه‌هاي نظام نيم‌بند مشروطيت (مطبوعات و روزنامه‌ها، مخالفان و منتقدان سياسي و غيره ...) آني فروگذار نكرد.

اسدالله علم از اواسط دهه 1320 به بعد مجموعه‌اي از افراد نامتجانس سياسي، فرهنگي، نظامي و غيره را كه به طيف‌هاي مختلفي علاقه نشان مي‌دادند، به سلك دوستان و طرفداران خود و مآلاً رژيم پهلوي و شخص شاه وارد ساخت كه درمقاطع مختلف عمر سياسي او در سطوح مختلف با او همكاري و همفكري مي‌كردند و اعضاي باند او را تشكيل مي‌دادند. در اواسط دهه 1330 ديگر بندرت در ميان رجال كشوري و لشكري كسي را نزديكتر از علم به شخص شاه مي‌شناسيم كه آمادگي داشت هر آنچه شاه بخواهد به نحو مطلوب و دلخواه او انجام دهد. بر همين اساس بود كه در نخستين روزهاي سال 1336 شاه او را مأمور تشكيل و تأسيس حزب مردم ساخت و او تا پايان دوران نخست‌وزيري دكتر منوچهر اقبال (1336 ـ شهريور 1339) اين مهم را در چارچوب دموكراسي دلخواه شاه و حاميان خارجي آن به انجام رسانيد و هنگامي كه به دنبال بروز افتضاح در جريان انتخابات تابستاني دوره بيستم مجلس مجبور به كناره‌گيري از رهبري حزب مردم شد، به مقتضاي تحولاتي كه در عرصه سياسي ـ اجتماعي كشور بروز كرده بود، در راستاي باز هم حمايت از موقعيت متزلزل شاه در اريكه قدرت مأموريت‌هاي مهمتري به عهده او نهاده شد. در طول دوران كوتاه نخست‌وزيري شريف امامي (در سال 1339) و نيز زمامداري علي اميني (تير 1341) اسدالله علم ميان شاه و برخي گروههاي سياسي تأثيرگذار در مسائل آن روز كشور به واسطه‌گري پرداخت تا به نوعي وضعيت نگران كننده شاه در قبال دولتِ (به ويژه علي اميني) و نيز آمريكاييان را بهبود بخشد و با ايجاد شكاف و چند دستگي در ميان گروههاي سياسي و دولت و دادن برخي وعده‌هاي سياسي (البته فاقد ضمانت اجرايي) علي اميني و دولت او را تضعيف كرده و از چشم آمريكائيان بياندازد. برخي از رهبران و اعضاي درجه اول جبهه ملي و نيز خليل ملكي از جمله افرادي بودند كه علم آنان را در اين پروژه به خدمت گرفت. بدين ترتيب علي اميني به پايان راه خود در عرصه نخست‌وزيري رسيد. ديگر تمام شرايط براي ارتقاء اسدالله علم وفادارترين نوكر شاه به پست مهم نخست‌وزيري آماده شده بود. علم از تير 1341 تا اسفند 1342 در يك برهه بسيار حساس و بحراني بر مقام نخست‌وزيري تكيه زد تا چنانكه مطلوب آمريكائيان بود برنامه اصلاحات پيشنهادي آنان را (كه به زودي نام انقلاب سفيد بر آن نهاده شد) به مورد اجرا بگذارد و مخالفان سياسي حكومت را از پيش رو بردارد. در اين ميان گروههايي نظير جبهه ملي و نهضت آزادي ايران با سهولت بيشتري مقهور حكومت شدند. اما جريان مخالفت علما و روحانيون تحت رهبري امام خميني با اصلاحات مورد نظر شاه، دولت اسدالله علم را با چالش‌هايي بس جدي مواجه ساخت و سركوبگري‌ها و ددمنشي‌هاي پرشماري را به دنبال آورد كه تا واپسين ماههاي عمر دولت علم با نوساناتي تداوم يافت. با آغاز نخست‌وزيري علم سيطره شاه بر مجموعه دولت و حكومت گسترش چشمگير و كم‌نظيري يافت. آگاهان به امور كابينه علم را مجموعه‌اي از افراد بدون صلاحيت و فاقد وجاهت لازم جهت كسب مقام وزارت ارزيابي كرده آن را به تمسخر گرفتند. برنامه انقلاب سفيد در همين دوران آغاز شد و برغم مخالفت‌هاي گسترده مردمي، در 6 بهمن 1341 آن رفراندوم مشهور برگزار شد و با گسترش فشار بر مخالفان و زنداني شدن بسياري از فعالان و منتقدان سياسي در 2 فروردين 1342 كشتار مدرسه فيضيه و سپس قيام معروف 15 خرداد 1342 به وقوع پيوست. شاه در ششم خرداد 1342 طي نطقي در كرمان روحانيون را به دزدان، غارتگران و حيوانات نجس تشبيه كرد. امام خميني در 13 خرداد، شاه را مورد حمله قرار داد و انقلاب سفيد وي را، انقلاب سياه خواند.

در پي اين سخنراني اسدالله علم دستور داد مراسم مذهبي و سوگواري محرم را درشهرهاي قم و تهران مورد تهاجم قرار دهند. طي روزهاي 13 و 14 خرداد 1342 تعداد زيادي از وعاظ و روحانيون را دستگير كردند. برخي از دستگيرشدگان عبارت بودند از : مرتضي مطهري، مكارم شيرازي، حسين غفاري، محمد تقي‌واحدي، مصطفي طباطبائي قمي، عباسعلي اسلامي، حسين خندق‌آبادي، عزالدين زنجاني، علي‌اصغر اعتمادزاده، عبدالكريم هاشمي‌نژاد، فرج‌الله واعظي، احمد حسيني همداني، علي موحد ساوجي، محمد‌حسن بكايي،‌ عيسي اهري، اثني‌عشري و سيد‌محمد صدري.

به دنبال دستگيري اين افراد دامنه اعتراض و تظاهرات گسترش بيشتري يافت بالاخص درتهران دانشجويان دانشگاه تهران به صف معارضان پيوسته و در مخالفت با دولت علم و رژيم پهلوي با روحانيون هم صدا شدند. بدين ترتيب طي روز چهاردهم خرداد، كه مصادف با 11 محرم 1383 ق بود. در شهر تهران تظاهرات قابل توجهي از اقشار مختلف برپا شد و شعارهايي به طرفداري از امام خميني و موضع وي در قبال دولت علم از سوي راهپيمايان سرداده شد. اسدالله علم نخست‌وزير احساس كرد كه براي جلوگيري از تظاهرات تنها يك راه حل وجود دارد و آن هم دستگيري رهبر مخالفان است. بدين ترتيب به دستور نخست‌وزير در شب 15 خرداد 1342 كماندوها و ديگر نيروهاي انتظامي مناطق مختلف شهر قم را محاصره كرده و در صبحگاه همان روز امام خميني را دستگير و به تهران بردند و در پادگان قصر زنداني ساختند.

خبر دستگيري امام در مدتي اندك در سراسر شهر قم پخش شد و به دنبال آن گروههاي نسبتاً عظيمي از مردم به خيابان‌ها ريخته و به دستگيري ايشان اعتراض كردند. بدين ترتيب قيام معروف 15 خرداد 1342 در شهر قم شكل گرفت. در تهران نيز بلافاصله پس از پخش خبر دستگيري امام خميني اقشار مختلف مردم به خيابان‌ها هجوم آورده و شعارهايي له ايشان و بر ضد دولت سر دادند و برخي مراكز دولتي نيز مورد تهاجم تظاهركنندگان قرار گرفت. بدين ترتيب تهران نيز در قيام ضد رژيم با شهر قم همگام شد. در چنين شرايطي علم تنها راه برخورد با بحران پيش‌ آمده را در سركوب قهر‌آميز آن جستجو كرد. بالاخص اينكه شورش فوق به حدي گسترده شده بود كه احساس مي‌شد هرگاه در اسرع وقت با آن مقابله نشود، مي‌تواند خطر سقوط رژيم را هم به دنبال داشته باشد.

علينقي عاليخاني دربارة چگونگي برخورد اسدالله علم نخست‌وزير با تظاهركنندگان 15 خرداد 1342 مي‌نويسد:

«علم در روزهاي حساس قيام 15 خرداد فعاليت خستگي‌ناپذيري داشت و با مقام‌هاي انتظامي پيوسته در تماس بود و خود از كلانتري‌هاي مناطق حساس شهر سركشي مي‌كرد و به همه مسئولان هشدار مي‌داد خود را براي رويارويي با آشوبي بزرگ آماده كنند. به اين سان هنگاميكه در بامداد روز 15 خرداد 1342 (5 ژوئن 1963) تظاهرات در اطراف بازار تهران آغاز شد علم ‌آمادگي كامل داشت و به رئيس شهرباني وقت سپهبد نصيري تلفني دستور تيراندازي داد و در برابر ترديد نصيري يادآور شد كه اين دستور را به عنوان نخست‌وزير مي‌دهد و نامة مؤيد اين دستور را نيز بي‌درنگ براي او خواهد فرستاد. خود نيز پس از ساعتي به دفتر نصيري رفت و از نزديك شاهد وضع روز بود. اين خونسردي و قاطعيت علم اثر بسيار مثبتي داشت و مسئولان انتظامي توانستند در چند ساعت به اين غائله پايان دهند و تظاهر‌كنندگان را به شدت سركوب كنند.»1

خود اسدالله علم نيز حدود ده سال پس از واقعة 15 خرداد 42، در تاريخ 15 آذر ماه 1352، ضمن يادآوري خاطرات دوران نخست‌وزيري خود، جريان چگونگي برخوردش با تظاهركنندگان را چنين شرح مي‌دهد:

«عرض كردم در جريانات 15 خرداد و اغتشاش تهران و ايران كه غلام نخست‌وزير بودم جز ارتشبد نصيري كه آن وقت رئيس شهرباني بود بقيه تقريباً دست و پاي خود را گم كرده بودند و بدين جهت من ناچار شدم نخست‌وزيري را ترك كرده و تقريباً تمام روز را درشهرباني در ستاد عمليات باشم كه اينها دستپاچه نشوند. [شاه] فرمودند: من هم در آن موقع ناچار شدم چندين دفعه به شدت به اويسي كه آن وقت فرمانده گارد بود بگويم مجبوريد تيراندازي كنيد. عرض كردم از نخست‌وزيري دستور كتبي هم گرفتند و باز هم ترسيدند و دائماً به من مي‌گفتند بايد ديد ريشه اين كار كجاست. در صورتي كه نظامي هيچ لازم نيست كه ريشه كار را جستجو كند.» 2

هرچند شاه در رأس هرم قدرت عالي‌ترين مرجع تصميم‌گيري درباره چگونگي برخورد با تظاهركنندگان بود، اما در اين ميان نقش كليدي را در سركوب تظاهركنندگان شخص اسدالله علم نخست‌وزير بر عهده داشت. شاه هر چند ترديدي نداشت كه ‌بايد به مخالفت روحانيون به نوعي پايان داده شود، و حتي گفته شده است كه شاه به عنوان فرمانده كل نيروهاي نظامي شخصاً فرماندهي عمليات را بر عهده داشته و افرادي نظير سرلشكر پاكروان تحت دستورات مستقيم شاه قيام 15 خرداد را سركوب كرده‌اند، اما اين نظر، با توجه به ويژگي‌هاي شخصي شاه، از سوي اغلب محققين مورد ترديد واقع شده و نقش اصلي سركوبگري به اسدالله علم نخست‌وزير نسبت داده شده است. با توجه به شواهد و قراين نسبتاً فراوان نظر اخير درست‌تر مي‌ نمايد و علم نخست‌وزير را بايد سركوبگر تظاهرات روزهاي قيام 15 خرداد دانست. داريوش همايون، كه خود سالها در دوران محمد‌رضا شاه از دولتمردان عالي مقام كشور محسوب مي‌شد، نقش قاطع علم در پايان دادن به قيام 15 خرداد را مورد تصديق قرار مي‌دهد و نتيجه مي‌گيرد كه هرگاه در آن هنگام ثبات و قاطعيت شخص اسدالله علم نبود چه بسا رژيم پهلوي با خطر سقوط مواجه مي‌شد. 3 ويليام شوكراس نيز به نقل از جعفر بهبهانيان متصدي امور مالي شاه مسئول اصلي كشتار قيام 15 خرداد را اسدالله علم مي‌داند و مي‌نويسد:

«جعفر بهبهانيان متصدي امور مالي شاه به هنگام اغتشاشات 1963 در كنار علم بود بعدها تعريف كرد كه شاه به علم گفته بود مردم را نكشد. علم پاسخ داده بود شما شاه هستيد و من نخست‌وزيرم. من مسئول امنيت هستم و به هر طريقي كه بتوانم مردم را ساكت خواهم كرد. اگر موفق شدم شما همچنان شاه خواهيد بود. اگر شكست بخورم مي‌توانيد مرا به دار بزنيد و باز همچنان شاه خواهيد بود.»

حتي گفته مي‌شد اسدالله علم به شاه توصيه كرده بود كه جهت انتقام كشي سخت از روحانيون اجازه دهد آيت‌الله امام خميني رهبر قيام 15 خرداد را نيز بلافاصله پس از دستگيري اعدام كند. 4

اسدالله علم همچنين براي مرعوب ساختن مخالفين طي مصاحبه‌اي از احتمال اعدام حضرت‌آيت‌الله خميني در چند روز آينده خبر داده بود. به همين دليل رهبران روحاني مانند شريعتمداري و مرعشي‌نجفي كه از اين مصاحبه اسدالله علم سخت تكان خورده بودند. تلاش گسترده‌اي صورت دادند تا با تأسي به مجامع بين‌المللي و جهاني فجايعي را كه در فضاي سياسي ـ اجتماعي ايران حاكم بود به گوش جهانيان برسانند و اسباب استخلاص ايشان را فراهم سازند.

هنگامي كه مأموريت اسدالله علم در رأس دولت پايان يافته تلقي شد،‌ در اسفند 1342 حسنعلي منصور كانديد آمريكائيها با تيم ويژه‌اش مأمور تشكيل كابينه شد و اسدالله علم مدت كوتاهي بعد به رياست دانشگاه شيراز كه به زودي نام دانشگاه پهلوي بر آن نهاده شد، منصوب گرديد. او تا آبان 1345 در اين مهم باقي مانده و تلاش بسياري انجام داد تا در رقابت با دانشگاه تهران، دانشگاه پهلوي را، چنانكه مطلوب شاه بود گسترش كمي و كيفي دهد. نظير حزب اقليت مردم كه برغم استعفاي علم از دبير كلي آن درشهريور 1339، تا پايان دوران فعاليت در 11 اسفند 1353 كماكان در تيول علم و طرفداران او باقي ماند، دانشگاه پهلوي شيراز هم به رغم كناره‌گيري رسمي علم از رياست آن در آبان 1345 تا واپسين دوران عمر اسدالله علم عمدتاً تحت كنترل او و دوستان وهمفكران نزديكش فعاليت مي‌‌كرد. علم از واپسين سالهاي دهه 1320 بر املاك و دارايي‌هاي شخص شاه و خاندان سلطنت كه عمدتاً يادگار دوران رضاشاه بود، مديريت و رياست مي‌كرد و فقط پس از آغاز دوران نخست‌وزيري او بود كه با توأم گرفتن كار مديريت و هدايت املاك و مستغلات پهلوي و تأسيس سازمان جديد بنياد پهلوي از اداره مستقيم آن كناره‌ گرفت و جعفر شريف‌امامي در اين مهم جانشين او شد. انتصاب علم به مقام وزارت دربار شاهنشاهي كه بيش از يازده سال به طول انجاميد، اوج قدرت و نفوذ اسدالله علم در دوران سلطنت پهلوي به شمار مي‌رود.

در آن برهه شاه علي‌‌الظاهر بر بسياري از مشكلات و بحران‌هاي داخلي و خارجي خود پايان داده و با سركوب قهر‌آميز مخالفت‌ها، به‌گونه‌اي فزاينده در روش استبدادي و خودكامانه حكومت گام نهاده و به ويژه دولت، مجلس و مجموعه حاكميت را مقهور اداره و خواسته خود ساخته بود. در چنين شرايطي بود كه حضور دوست ديرينه و نوكر باوفا و مورد اعتمادش اسدالله علم در رأس وزارت دربار شاهنشاهي، كه جز رضايت خاطر مخدوم خود به موضوع ديگري نمي‌انديشيد، بيش از هر زمان ديگري ‌توانست بر جاه‌طلبي‌ها و لجام گسيختگي‌هاي سياسي شاه دامن بزند و به نوعي مركز ثقل تصميم‌گيري‌هاي مهم سياسي را به وزارت دربار منتقل سازد. بر همين اساس هم بود كه به سرعت تمام امور مهم سياسي، اقتصادي،‌ فرهنگي (به ويژه سياست خارجي)، نظامي و امنيتي از هيأت دولت رخت بر بست و با محوريت شخص شاه عمدتاً در وزارت دربار حل و فصل مي‌شد و در اين ميان شخص اميراسدالله علم مقتدرترين و مورد اعتماد‌ترين كساني كه تا آن زمان در دوران محمد‌رضا شاه در آن مقام (وزارت دربار) قرار گرفته بود عملاً در رأس بسياري از مسائل كلان و درجه اول كشور به رتق و فتق امور مشغول شد. بدين ترتيب اسدالله علم كه اعتماد شاه نسبت به او روندي روز افزون پيدا مي‌كرد در شكل دادن به بسياري از مسائل مهم سياسي و فرهنگي و نقش درجه اول و تعيين كننده‌اي بر عهده گرفت و از سوي ديگر بسياري از هيأت‌هاي نمايندگي خارجي، سفرا، پيمانكاران بزرگ خارجي، دلالان اسلحه، تجار و بازرگانان، سياستمداران درجه اول كشور‌هاي مختلف جهان و دهها نمونه ديگراز كساني كه قصد داشتند در مجموعه حاكميت پهلوي به نوايي رسيده و خواسته‌هايشان به سرعت با اقبال حكومت و شخص شاه روبرو شود نه به هيأت دولت بلكه مستقيماً و بدون هيچگونه واسطه‌اي به وزارت دربار و عمدتاً شخص امير اسدالله علم وزير دربار مراجعه مي‌كردند كه در موارد بسياري بدون رجوع و اطلاع به شخص شاه، از سوي او دستور موافقت و يا رد صادر مي‌شد و يا با شفاعت و تمناي او شاه با خواست‌هاي مشروع و يا غير اصولي ريز و كلان بسياري موافقت و يا مخالفت مي‌كرد. اسدالله علم كه در رأس وزارت دربار سخت مبسوط‌اليد و مورد اعتماد شاه بود در جريان تمهيد مقدمات و برگزاري برخي از مهمترين مراسم و جشن‌هاي آن روزگار نظير جشنهاي تاجگذاري شاه و فرح در آبان 1346، جشن‌هاي 2500 ساله شاهنشاهي در مهر 1350 و جشنهاي پنجاهمين سال شاهنشاهي پهلوي در سال 1355 نقش درجه اول و تعيين كننده‌اي ايفا كرد. علم كه در ميان رجال، دولتمردان و كارگزاران ريز و كلان حكومت دوستان و طرفداران قابل توجهي داشت، با برخي از مهمترين رجال حكومت رقابت ديرينه و تنگاتنگي را دنبال مي‌كرد و از هرگونه فرصتي جهت از اعتبار انداختن آنان در نزد شاه فروگذار نمي‌كرد. هويدا نخست‌وزير وقت و دكتر منوچهر اقبال از جمله اين افراد محسوب مي‌شدند. علم همواره تلاش مي‌كرد چنين بنماياند كه بيش از هر دولتمرد و رجال حكومتي نسبت به شخص شاه و رژيم پهلوي وفاداري دارد و به ويژه همواره به هويدا و دولت او ايراد وارد مي‌ساخت كه با ندانم‌ كاري‌هاي خود مشكلاتي را پيش روي حكومت قرار مي‌دهد و به اصطلاح جلوه اقدامات داهيانه شخص شاه در ميان مردم كشور را كمرنگ مي‌كند. اسدالله علم به ويژه با سفراي وقت بريتانيا و آمريكا در ايران روابط بسيار نزديكي داشت و بسياري از خواست‌هاي آنان از حكومت ايران و ديگر مسائل فيمابين حكومت ايران با دولتهاي متبوع آنان از طريق علم و وزارت دربار صورت عملي به خود گرفته و حل و فصل مي‌شد.